

مکتب مطالعات فرهنگی

بیرمنگام

Birmingham School of
Cultural Studies



تاریخچه مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

- مطالعات فرهنگی بریتانیایی - که سرمشق‌های اصلی آن ریچارد هوگارت، ریموند ویلیامز و استوارت هال بوده‌اند- را می‌توان در خط سیر مطالعات فرهنگی سرنوشت‌ساز دانست.
- مطالعات فرهنگی در ربع آخر قرن بیستم به‌ویژه در واپسین دهه آن ظهور کرد. مطالعات فرهنگی عمیقاً وامدار فعالیت مرکز بیرمنگام است که در سال ۱۹۶۴ تحت مدیریت ریچارد هوگارت، تأسیس شد.
- استوارت هال در ۱۹۶۴ میلادی در تأسیس مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام مشارکت ورزیده و هدایت آن را حدود پانزده سال بر عهده گرفت و لذا آثارش در زمره آثار مکتب بیرمنگام در عرصه مطالعات فرهنگی دسته‌بندی گردید.
- مطالعات فرهنگی از دهه ۱۹۵۰ به‌عنوان حوزه‌ای مطالعاتی در بریتانیا ظهور کرد و سپس به مکان فکری برجسته مطالعات فرهنگی در سراسر دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تبدیل شد.

مسایل محوری در مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

- فرهنگ توده و فرهنگ عامه دو موضوع و مسئله اصلی در مطالعات فرهنگی هستند.
- در فرهنگ عامه موضوعاتی چون ورزش، غذا، خوددرمانی از طریق برنامه‌های تلویزیونی، مد، خرید و... اهمیت دارند. فرهنگ عامه مجموعه‌ای از بدایع ساخت بشرند که به‌طور عمومی در دسترس‌اند مانند مجموعه‌ای از فیلم‌ها، نوار، موسیقی تلویزیون و... . زندگی روزمره نیز در مطالعات فرهنگی مطالعه می‌شود که پیوند بسیار نزدیکی با مفهوم فرهنگ عامه دارد.
- مفهوم اصلی فرهنگ توده‌ای این است که توده‌ها فرهنگی را مصرف می‌کنند یا از آن بهره می‌گیرند که به‌طور قابل توجهی با فرهنگ در دسترس نخبگان فرق دارد. موضوعات فرهنگ توده‌ای از طریق رسانه‌های ارتباط همگانی جدید انتقال و اشاعه می‌یابند.

• مطالعات فرهنگی را با چند ویژگی عمده می‌توان شناخت:

1. نگاه استقلالی به فرهنگ که اصلی‌ترین مشخصه مطالعات فرهنگی در مقایسه با علوم اجتماعی است.
2. فرهنگ موردنظر در مطالعات فرهنگی به جامعه مدرن معطوف می‌باشد، نه فرهنگ سنتی.
3. مطالعه فرهنگ در این حوزه از مطالعه درون تا بیرون صورت می‌گیرد؛ یعنی تحولات و تغییرات فرهنگی مدنظر نیست، بلکه نحوه عمل فرهنگ اهمیت دارد.
4. توجه مطالعات فرهنگی از همان آغاز تحلیل و نقد تولیدهای عینی و نهادهای فرهنگی و سیاست‌ها بوده است و مطالعات فرهنگی در ضدیت با نظریه‌گرایی قرار داشته است.
5. استفاده از روش‌ها، نظریه‌ها و نظام‌های مفهومی متعدد مطالعات فرهنگی به‌عنوان یک علم بین‌رشته‌ای معرفی کرده است.
6. فاصله گرفتن از نگاه بدبینانه فرانکفورتی‌ها و مکتب انتقادی در زمینه فرهنگ مورد توجه عمده مطالعات فرهنگی است.

مشخصات مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

نحله‌های تأثیرگذار

• مکتب مطالعات فرهنگی تحت تأثیر چندین نحله قرار داشت:

1. لیویسیسم (leavisism): حوزه مطالعات فرهنگی که نخستین بار در بریتانیا ظهور کرد، ریشه در لیویسیسم دارد. لیویسیسم سعی داشت از نظام آموزشی برای توزیع گسترده‌تر شناخت و درک ادبی استفاده کند.

2. مارکسیسم؛ مطالعات فرهنگی قلمرویی مارکسیستی نیست، اما در طرح انتقادات شدید از مارکسیسم کمک می‌گیرد. همچنین مانند مارکسیسم از طریق عوامل انسانی و ترکیب نظریه و عمل خود را به ایجاد تغییر در جامعه متعهد می‌داند.

رویکردهای مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

- 1. مردم‌نگاری:** رویکردی تجربی و نظری است به جستجوی توصیف‌های کلی‌نگر جامع و تحلیل فرهنگ‌ها با تکیه بر کار میدانی گسترده برمی‌آید. مطالعات فرهنگی مردم‌نگارانه به بررسی‌های کیفی ارزش‌ها و معانی در بستر شیوه کلی زندگی تمرکز دارد.
- 2. تحلیل‌های متنی:** از جمله نقد ادبی که به شیوه‌های نشانه‌شناسی، نظریه روایت یا واسازی ظاهر می‌شوند. منظور از نشانه‌شناسی بررسی نحوه تولید معانی به وسیله متون و از طریق چینی‌های خاص از نشانه‌های فرهنگی است.
- 3. مطالعه پذیرشی:** که معتقد است هر تحلیلی از معانی متنی ممکن است با انتقاداتی مواجه شود و از رسیدن به قطعیت فاصله بگیرد و معانی مشخص از سوی خواننده و مخاطب فعال شود.

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد اول:** از نظر برخی دانشگاهیان استدلال‌های مربوط به خودبنیادی فرهنگ که اصحاب مطالعات فرهنگی بدان معتقدند، با این اصرار در تضاد است که فرهنگ اساساً با قدرت شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد مکتب بیرمنگام از یک سو با فاصله گرفتن از جبرگرایی اقتصادی به فرهنگ اصالت می‌بخشد، از سوی دیگر تحت تاثیر فوکو، با ربط دادن فرهنگ به قدرت از آن اصالت‌زدایی می‌کند (ترنر، ۲۰۰۳: ۳۲)

• **نقد دوم:** برخی همچون هاریس (۱۹۹۲) معتقدند مطالعات فرهنگی به اندازه کافی به مسائل ساختاری-اجتماعی توجه نمی‌کند و تاکید بیش از اندازه‌ای بر تحلیل متون و نظام‌های نشانه‌ای دارد و در نتیجه دچار بی‌اعتنایی به پویایی نهادهای تولید آن‌هاست. در همین راستا میگان موریس (۱۹۸۸) به «ابتدال» در مطالعات فرهنگی می‌تازد که چندادن توجهی به موضوعات قدرت، قیود محدود کننده و مسئله کنترل نمی‌کند. البته این انتقاد برخلاف انتقاد پیشین، ممارست‌های رمزگذاری و رمزگشایی از پیام‌های رسانه‌ای را هدف قرار داده است (اسمیت، ۱۳۸۷: ۲۶۲).

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد سوم:** مکتب بیرمنگام به لحاظ مفهوم‌سازی توفیق چندادنی ندارد و از مفاهیم برساخته‌ی دیگر حوزه‌ها بهره می‌گیرد؛ به عبارت دیگر خوشه چین سایر مکاتب هم‌افق همچون نشانه‌شناسی، نوکارگردگرایبی، نوما رکیسیم، به ویژه مکتب فرانکفورت، می‌باشد. بدین دلیل این مکتب صرفاً مجموعه آثاری با جهت‌گیری‌های متفاوت و معطوف به تحلیل انتقادی اشکال و فرایندهای فرهنگی در جوامع معاصر است (پین، ۱۳۸۲: ۶۷۸)

• **نقد چهارم:** مکتب مطالعات فرهنگی تلقی روشنی از فرهنگ ندارد؛ به عبارت دیگر آن‌چنان مفهوم فرهنگ را گسترده تلقی می‌کنند که همه حوزه‌ها را در بر می‌گیرد. این رویکرد از یک لحاظ امتیاز محسوب می‌شود و حق این مفهوم را ادا می‌کند، اما گستردگی مفهوم توان تمرکز بر حوزه خاص را سلب می‌نماید و مطالعات پراکنده می‌نماید؛ به عبارت دیگر در مطالعات فرهنگی، فرهنگ گسترده وسیعی پیدا می‌کند و تمامی شیوه‌های زندگی را شامل می‌شود. در واقع می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که فرهنگ تمام اجتماع را در بر می‌گیرد (پارسا، ۱۳۷۵: ۱۰۳-۱۰۶)

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد پنجم:** مطالعات فرهنگی در نگرش خود به فرهنگ دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده است. این تقلیل‌گرایی تمامی مظاهر اختلاف فرهنگی را به مثابه امری سیاسی در نظر می‌گیرد. در این مکتب سیاست نه به مثابه حوزه‌ای از مبارزه سیاسی، بلکه به مثابه خود فرهنگ در نظر گرفته می‌شود؛ اگر فعالیت سیاسی به معنای تمامیت روابط اجتماعی در فضایی معین باشد، در واقع می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که فرهنگ و سیاست یک چیزند. در واقع طبق این رویکرد، فرهنگ تمامی اجتماع را در بر می‌گیرد؛ لذا هر گرایش فرهنگی می‌تواند به طور مشروع خود را «سیاسی» بداند. مطالعات فرهنگی امروزه انحلال سیاست در فرهنگ را در بر دارد (همان).

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد ششم:** تعهدات سیاسی مطالعات فرهنگی بریتانیا گاه ممکن است به درون تحلیل‌های دانشگاهی سرایت کرده در آن‌ها منتشر شوند و در این حال با گرایش به رمانتیکی کردن امور حاشیه‌ای و منحرف همراه باشند. همچنین فعالیت‌هایی که شاید ضداجتماعی یا غیرقانونی به شمار آیند، به شیوه‌ای مثبت همچون اشکالی از مقاومت توصیف شوند. همچنین در ارزشگذاری خرده‌فرهنگ‌های جوانان، گرایش به این است که ناخوشایندترین جنبه‌های آن‌ها مانند تبعیض جنسیتی علیه زنان، خشونت یا نژادپرستی نادیده گرفته شود (همو، ۱۳۷۳: ۲۳۶)

• **نقد هفتم:** پاره‌ای از انتقادات متوجه روش‌شناسی‌های مطالعات فرهنگی‌اند. به استثنای مطالعات توصیفی، بسیاری از پروژه‌های تفسیری مبانی محکمی ندارند، دارای بی‌طرفی ارزشی نیستند و از جنبه روش‌شناختی که در بدنه اصلی رشته‌های سنتی‌تر دانشگاهی، نظیر جامعه‌شناسی یا مردم‌شناسی یافت می‌شوند، بی‌بهره‌اند. در نتیجه قرائت‌های متون هم «امپرسیونیستی» یا کل‌گرایانه و هم به لحاظ سیاسی جانبدارانه‌اند (اسمیت، ۱۳۷۸: ۲۶۲)

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد هشتم:** مکتب مطالعات فرهنگی روش‌شناسی ویژه‌ای برای خود تعریف نکرده‌است و از انواع روش‌ها همانند روش تجربی، روش تفهیمی، پدیدارشناسی و روش اسنادی سود می‌جوید. تنوع و تکرار در نظریه و موضوع و روش سبب شده است مطالعات فرهنگی فاقد یک قلمرو نظری مشخص باشد و برخی مفاهیم مورد استفاده در آن کلی و مبهم به نظر آیند، همچنین این امر سبب شده است که این مکتب با سبک و سیاق رشته‌های مرسوم دانشگاهی سازگاری چندانی نداشته باشد. نتیجه اینکه استفاده از روش‌ها، نظریه‌ها و نظام‌های مفهومی متعدد موجب شده است تلقی مکتب واحد از مکتب انتقادی نادرست به نظر رسد. پس هر چند در دوره پست مدرن که نسبی‌گرایی به لحاظ محتوا و روش رواج یافته، مکتب بیرمنگام از اقبال بیشتری برخوردار است، باید گفت یک مکتب بدون داشتن هدف، روش و موضوع واحد نمی‌تواند به حیات ثمر بخش خویش تداوم ببخشد.

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد نهم:** پژوهش‌های اصحاب مکتب بیرمنگام، همچنان که خودشان اذعان می‌دارند، از روایی کافی برخوردار نیست؛ از این رو از قدرت تعمیم‌پذیری بی‌بهره است. هرچند آنان داعی تعمیم‌پذیری یافته‌ها را ندارند.

• **نقد دهم:** از اشکالات وارده بر مبانی معرفتی مطالعات فرهنگی، تلاش افراطی این نظریه برای فروکاستن تمام پدیده‌ها و واقعیات اجتماعی به اموری قراردادی و تابع گفتمان، فرهنگ و قدرت است. در واقع می‌توان به این نکته عیب گرفت که به چه دلیل همه واقعیات و نشانه‌ها و نمادها برخاسته از فرهنگ و گفتمان موجود در جامعه محسوب می‌شود، در حالی که با دقت بیشتر می‌توان ریشه آن‌ها را در طبیعت انسان‌ها جستجو کرد؛ برای نمونه خندیدن در جوامع نشانه‌ی شادی انسان می‌باشد، این رفتار که از نمادهای عمومی است، اگر صرفاً تابع فرهنگ یا قرارداد خاصی بود نباید چنین عمومیتی می‌داشت و می‌توانست مثلاً در جامعه‌ای نشانه ناراحتی و در جامعه دیگر نشانه عصبانیت باشد، در حالی که چنین نیست. حتی برخی از امور و ادراکات در امور اجتماعی مابازای بیرونی داشته و حاکی از حقیقت است (علامه طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۶۳)؛ برخی از حقایق از طریق عقل ادراک می‌شود همانند عدل و بعضی دیگر از طریق شرع که قراردادی نیست. البته مواردی وجود دارد که مابازای بیرونی ندارد و قراردادی است. بنابراین حتی در امور اجتماعی همه چیز مبتنی بر قرارداد نیست (همان، ۱۳۶۳: ۳۵۸).

نقدهایی بر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام

• **نقد یازدهم:** طبق دیدگاه مطالعات فرهنگی، حقیقت ساخته مناسبات فرهنگی و زبانی است و ادعای حقیقت وسیله کسب مشروعیت قدرت و در نتیجه «سلطه» است. معرفت و اصول شناخت تحت تاثیر فرهنگ و اجتماع و بینش افراد متعدد شکل می‌گیرد. در توضیح این انتقاد می‌توان چنین گفت که اصولاً هر ادعایی نیاز به ارائه دلیل و استدلال دارد. این دلیل و استدلال باید به گونه‌ای باشد که بتوان از آن آگاه شد؛ به عبارت دیگر به قواعد و قوانینی نیاز داریم تا میان ادعای نادرست و ادعای درست تمایز بنهیم. اما در دیدگاه معرفت‌شناسی مطالعات فرهنگی چنین قواعد و قوانینی وجود ندارد و حتی امکان دستیابی به حقیقت و معرفت نیز نفی می‌شود (ساراپ، ۱۳۸۲: ۴۴)